

سرو و مضامین، تعابیر، تناسبات شعری آن در دیوان صائب تبریزی

دکتر احمد گلی*

حمیده زینالزاده**

چکیده

صائب یکی از شاعران طبیعت‌گراست. آثار و جلوه‌های هستی در اشعار او انعکاس و حضور درخور توجهی دارد. از جمله مضمون‌های شایان ذکر شعر او، واژه سرو و تعابیر، تناسبات و صور شعری آن است که در این مختصر کوشش شده تا مضامین و موضوعات این درخت درذیل، نه مدخل، به همراه شواهد و نمونه‌ها تعبیر و تفسیر شود.

کلیدواژه‌ها: صائب، صور شعری، مضمون، سرو.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار دانشگاه تربیت‌معلم آذربایجان

** دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

میرزا محمدعلی، پسر میرزا عبدالرحیم تبریزی اصفهانی معروف به «صائب»، از استادان بزرگ شعر فارسی در عهد صفوی است. خاندان او اصلاً تبریزی و از اعقاب شمس‌الدین محمد شیرین مغربی تبریزی، شاعر مشهور سده هشتم و آغاز سده نهم (۸۰۸ هـ.) بود، اما ولادت و تربیت میرزا محمدعلی در اصفهان بوده و به همین سبب او را در تذکره‌ها، گاه تبریزی و گاه اصفهانی گفته‌اند، درحالی‌که شاعر انتساب خود و خاندانش را به تبریز فراموش نمی‌کرد.

صائب از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز
(دیوان/ غ ۴۸۲۷)

پدرش میرزا عبدالرحیم که از بازرگانان تبریز بود، در عهد شاه‌عباس بزرگ به اصفهان مهاجرت کرد و میرزا محمدعلی، آنجا ولادت یافت. زادسالش به‌درستی معلوم نیست ولی چنان‌که در *قصص الخاقانی* آمده، صائب در سال ۱۰۷۶ به شصت‌سالگی رسیده بود، پس می‌بایست پیرامون سال ۱۰۱۰ هـ. زاده شده باشد.^۱ صائب در اصفهان پرورش یافت و بنابر شیوه زمان به‌یقین آنچه را که از دانش‌های ادبی، عقلی و نقلی، که برای فرهیختگان زمان ضروری بود، نزد استادان آن شهر آموخت. او نبشتاری (خط) را از عم خود، شمس‌الدین تبریزی، معروف به «شیرین قلم» فراگرفت و در همین روزگار جوانی بود که به مکه و مشهد سفر کرد و آن‌گاه در عهد نورالدین جهانگیر (۱۰۳۷ هـ.) گویا به‌گونه بازرگانان، سفر هند را اختیار کرد.^۲

به سال ۱۰۳۷ هنگام جلوس شاه‌جهان در هند، به‌یاری و همراهی ظفرخان، به پیشگاه ادب‌پرور هند بار یافت. در سال ۱۰۴۲ همین‌که دوست یکدل و یک‌رنگش ظفرخان، به حکومت کشمیر منصوب شد، صائب نیز همراه او به

کشمیر رفت و پس از جلب رضای دوست، همراه پدر به ایران بازگشت و در شهر و دیار خود شهرتی به هم رسانید. از سال ۱۰۵۲ در دربار شاه‌عباس ثانی منصب ملک‌الشعرایی یافت و تا سال ۱۰۷۷، درست ربع قرن، در این مقام باقی بود و مرتبتی همسنگ وزارت داشت. در سفرو حضر از خواص ملازمین شهریار نام‌دار صفوی بود. شصت و هفت ساله بود که بی‌مهری‌های شاه‌سلیمان او را به گوشه عزلت کشانید. چهار سال یا بیشتر، از دوران سلطنت آن پادشاه را در انزوا ولی با عزت و فراغت به سر برد، تا در سال ۱۰۸۱ و به اقوال دیگر ۱۰۸۶ و پس از هفتادویک یا هفتادوشش سال زندگی افتخارآمیز، روی در نقاب خاک کشید، رحمه الله علیه و غفرانه!^۳

کلیات اشعارش شامل قصیده، غزل و مثنوی است، اما آنچه از شعرش مایه شهرت وی شده، غزل است که قسمت اصلی و اکثر دیوانش را پدید آورده است. مجموع شعرهایش را تا دویست‌هزار و گاهی سیصد هزار بیت نوشته‌اند که مقرون به مبالغه است.^۴ تعداد غزلیات او را هفتاد و چهار هزار بیت نوشته‌اند.

می‌دانیم که در شعر معروف به سبک هندی یا اصفهانی، به خصوص اشعار صائب، عنصر خیال بسیار است. ابداع مضامین تازه که یکی از خصایص شعر صائب است، زاییده همین «نیروی ترکیب سحرآمیزی» است که می‌تواند کیفیات متضاد و متعارض را نیز باهم بیامیزد و در میان آن‌ها توازن و توافق پدید آورد. شعر صائب چنان از تحیل غنی است که نه تنها از تجارب و خاطرات معروف گذشته تصاویر تازه می‌آفریند، بلکه خیال وی از مشاهده مناظر و اشیاء ذهن و احساساتش به صور گوناگون برمی‌انگیزد و شاعر را به عالم اندیشه‌ها و عواطف مختلف می‌کشاند.^۵



در نظر صائب هر موجودی، اعم از جاندار و بی جان، از اعضای انسان گرفته تا مظاهر طبیعت و خردترین اشیاء، به نوعی خاص دست‌مایه‌ای برای مضمون‌سازی است. شهرت صائب بیشتر به مضمون‌هایی است که در اشعار، به‌ویژه در تکبیت‌های اوست و مهم‌تر از همه بدان جهت است که این مضمون‌ها بیشتر از مایه‌های اجتماعی برخوردار است. مضمون در اشعار صائب همانند خون که در رگ‌های آدمی جریان دارد، به‌روانی دیده می‌شود و همان‌طور که وجود خون و جریانش حیات انسان را تضمین می‌کند، وجود مضمون نیز در اشعار او، جاودانگی حیات ادبی او را استوار می‌سازد.^۶

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباش که مضمون نمانده‌است
(دیوان/ غ ۱۹۸۱)

او مضمون‌هایش را غالباً با الهام‌گرفتن از مظاهر طبیعت، موجودات و اشیای اطراف خود، با شگرد بیانی ارسال‌المثل یا مدعالمثل خلق کرده‌است؛ بدین ترتیب که او موضوع بیتی را اعم از نکته‌ای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی، فلسفی و ... در یک مصراع طرح می‌کند و در مصراع دیگر معادلی عینی از جهان ملموس می‌آورد که مبتنی بر تجربه است. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
از جمله مختصات سبکی شعر صائب استفاده از عناصر و مظاهر طبیعت است. در شعر او، واژه «سرو» بیش از همه عناصر و موجودات طبیعی، عنصر محوری مضمون‌ساز بوده‌است. در این مقاله کوشش شده‌است تا خیال‌ورزی‌های شاعر در این حوزه، نقد و بررسی شود.

سرو در پهلوی با همین ریخت به‌کار می‌رفته‌است که با Cypress در انگلیسی، cypre's در اسپانیایی و zypress در آلمانی سنجیدنی است. این واژه در بنیاد، آکدی پنداشته شده‌است.

سرو درختی است از راستهٔ بازدانگان، از تیرهٔ مخروطیان که برگ‌های سوزنی و دایمی دارد.^۷ چوب سرو سفید و در برخی گونه‌ها زردرنگ یا کمی مایل به قرمز است و بوی مطبوعی دارد و بسیار گرانبه‌است. میوه‌های آن شبیه میوه‌های کاج ولی به مراتب کوچک‌تر از آن و به اندازهٔ یک فندق و سه نوع است:

سرو ناز که شاخه‌هایش متمایل است، سرو آزاد که شاخه‌هایش راست رسته و سرو سهی که دو شاخه‌اش راست رسته است. شاعران سرو را آزاد نامند، به سبب اینکه از بار میوه آزاد است؛ یا به این دلیل که از برگ‌ریزی خزان آزاد و همیشه سبز و خرم است؛ یا اینکه چون همیشه سرسبز و تازه است و پژمرده و بی‌برگ نمی‌شود، از این رو آن را سرو آزاد نام نهاده‌اند.^۸

در باور توده و سنت مزدیسنان معروف است که زردشت دو شاخهٔ سرو را از بهشت آورد، یک شاخه‌اش را به دست خودش در کاشمر و دیگری را در فریومد کاشت.^۹ سرو در اساطیر یونان، نشانهٔ سوگواری و ازدست دادن یار است. هنگام سوختن خوش‌بوست و بدین سبب مورد توجه بوده و از قدیم چوب درخت آن را فناپذیر و جاودانی تصور کرده‌اند و در ساختن مجسمه‌ها و کشتی‌ها و گردونه‌ها مورد استفاده بوده‌است؛ مثلاً کشتی نوح مطابق تورات، از چوب سدر یا سرو بود و در معبد دینانا از چوب سرو بوده است. به نظر برخی هم انتساب صفت آزادگی به سرو یادگار ارتباط آن با ناهید است که در اساطیر و افسانه‌ها رمزی از آزادی و آزادگی به‌شمار می‌رود.^{۱۰} صفاتی برای سرو بیان‌شده که برخی از آن‌ها از این قرار است:

راستین، بلند، سرفراز، سرکش، تازه، جوان، نوحاسته، پایدار و بوستان‌آرای؛ اگر سرو کنایه از معشوق باشد، با این کلمات او را تعریف می‌کنند: موزون، سیم‌اندام، سیمین‌اندام، سهی‌بالا، طوبی‌خرام، خرامان، خوش‌رفتار، صنوبرخرام، خرامنده و مانند آن.^{۱۱}



منظور از سرو در اشعار فارسی، معشوق و محبوب است که قامتش مانند سرو است. مسعود سعدسلمان گوید:

گه مراداد، شکرش بوسه گاه سروش مرا گرفت کنار

فردوسی در داستان زال و رودابه، زیبایی رودابه را این طور وصف کرده است:
 ز سر تا به پایش گلست و سمن به سرو سهی بر سهیل یمن^{۱۲}
 در اینجا درباره استفاده صائب از این عنصر برای خلق مضامین متنوع، به همراه صور شعری آن، بحث و بررسی شده است.

۱- سرو و آب

حرکت آب روان در زیر پای سرو سبب تداعی صور گوناگون شعری صائب شده است. این دو واژه در تقویت جهان بینی شاعرانه او در جهت خلق مضامین متنوع مؤثر بوده است. در صورخیال شعر صائب، ضمن یک تشبیه محسوس به معقول، سرو به خوبی و نیکی و آب به چشم و نظر پاک تشبیه شده و به تبع آن، زیبایی و موزونی سرو به دلیل در کنار آب روان بودن؛ با افزایش رتبه نیکی و خوبی انسانها، از برکت برخوردار از چشم و نظر پاک سنجیده شده است. صائب معتقد است که سرو با وجود بهره مندی از آب روان خرامان نمی شود و از جای خود حرکت نمی کند، درست همانند معشوق سرسختی که از گریه خالصانه و حقیقی عاشق، متغیر و اندوهناک نمی شود.

رتبه خوبی دوبالا می شود از چشم پاک سرو موزون در کنار آب باشد، بهتر است

(دیوان/ غ ۹۸۳)

دل پاک و نظر پاک که دارد بنگر جلوه چون سرو سهی بر لب هر جوی مکن

(دیوان/ غ ۶۳۰)

گریه از جا نبرد حسن گران تمکین را سرو را آب محال است خرامان سازد
(دیوان/ غ ۲۳۹۵)

۲- سرو و آزادگی آن

سرو در شعر صائب، استعارهٔ آزادگی و سرافرازی است. در نظر او نشاط، جوانی و بهره‌مندی سرو از آب زلال و پاک، نتیجهٔ آزادگی و به تبع آن بی‌طمعی آن به خوشی‌ها و زیبایی‌های بهشت است؛ و عقیده دارد که اگر انسان‌ها نیز فکر و ذهن خود را از قید بهشت و آسایش آن رها سازند، در این دنیا هم می‌توانند در نتیجهٔ این بی‌طمعی به آسایشی همچون آسایش بهشت دست یابند و همچون سروی باشند که با آزادگی و بی‌طمعی خود مایهٔ آسایش و آرامش دل‌های دیگران می‌شود.

گر کنی دل را چو سرو آزاد از فکر بهشت زیر پای خویش، بینی کوثر و تسنیم را
(دیوان/ غ ۱۱۶)

صیقل آینهٔ دلهاست، دست بی‌طمع سرو از آزادگی باغ و بهار مردم است
(دیوان/ غ ۹۸۳)

اجتماع و انبوهی برگ‌های سبز درخت سرو در نظر صائب خللی به آزادگی آن
وارد نمی‌سازد، پس جمعیت و انبوهی اسباب و تعلقات دنیوی نیز بر دل روشن و
بینای شخص عارف و آگاه سنگینی نمی‌کند.

برگ از آزادگی بیرون نیارد سرو را بر دل عارف، گران جمعیت اسباب نیست
(دیوان/ غ ۱۲۵۰)

سرو را دارد بهار بی‌خزان در پیچ‌وتاب برگ بر آزادگان باشد گران از بار بیش
(دیوان/ غ ۴۹۱۴)



سرو در همهٔ فصول سال سرسبز و بانشاط است و حتی با رسیدن فصل خزان برخلاف درختان دیگر این سرسبزی و نشاط از او زایل نمی‌شود. در خیال‌پردازی صائب انسان‌های آزاد و وارسته نیز همانند سروی هستند که سردمهری روزگار و آفات دوران نمی‌تواند آسیبی به آن‌ها برساند و لطمه‌ای به آزادگی آن‌ها بزند و این سختی‌ها و دشواری‌های روزگار برای آن‌ها به منزلهٔ نوبهاری خوش و شاداب است.

سردمهری، نوبهار مردم آزاده است در خزان، سرسبزی افلاک باشد سرو را

(دیوان/غ ۱۹۰)

خط امان بود، آزادگی ز آفت دوران که سرو رنگ نبازد ز آه سرد خزان‌ها

(دیوان/غ ۸۴۰)

هوای عالم آزادگی است بر یک حال ز برگ‌ریز خزان، سرو فارغ‌البال است

(دیوان/غ ۱۷۰۹)

صائب در جایی سرو را به صفت رعنائی متصف کرده و معتقد است که این رعنائی از دعوی آزادگی کردن و لاف یکتایی زدن سرو ناشی شده‌است و این، راه‌ورسم مردم آزاده نیست.

دعوی آزادگی از سرو، رعنائی بود سرکشی، صائب طریق مردم آزاده نیست

(دیوان/غ ۱۳۱۱)

بلای مردم آزاده لاف یکتایی است اگر به سرو شکستی رسد ز رعنائی است

(دیوان/غ ۱۷۷۰)

سرو در قید رعونت ماند از آزادگی عجب ما را گوش‌مال بندگی در کار بود

(دیوان/غ ۲۶۱۹)

سرو همیشه سبز و بانشاط است و چون آزادگان در کمال و بی‌زوال.^{۱۳} در شعر صائب از این ویژگی منحصر به فرد سرو؛ یعنی آزادگی به یک قبا بودن آن تعبیر شده که در واقع یکی از صفات سرو به‌شمار می‌آید. او مردم آزاده را به سروی مانند کرده‌است که در تمامی عمر خود، هیچ‌گاه تن به زیوروزینت نداده و تنها به یک جامه و لباس اکتفا کرده‌اند و در جایی برای بیان این مطلب که حال و هوای عالم آزادگی و وارستگی هرگز تغییر و تحول نمی‌یابد، خود را همچون سروی دانسته‌است که در چهار موسم سال تنها یک قبا دارد و بس.

مردم آزاده را یک جامه چون سرو است، بس کافر در عمر خود گر تن به زینت داده‌ام

(دیوان / غ ۵۲۹۳)

هوای عالم آزادگی کم مختلف گردد از آن چون سرو، من در چار موسم یک قبا دارم

(دیوان / غ ۵۵۴۱)

آزادگان چو سرو به یک جامه قانعند هر روز یک لباس به بر می‌کنی مکن

(دیوان / غ ۶۴۰۶)

۳- سرو و بی‌ثمری آن

سرو میوه ندارد، از این رو آزاده و از تعلقات دنیوی مبراست.^{۱۴} سرو در میان درختان به بی‌ثمری و بی‌بری مشهور است. صائب از این بی‌ثمری سرو در آفریدن مضامین متنوع و تصاویر گوناگون در شعر خویش بهره گرفته‌است. او معتقد است که ثمره و دستاورد انسان‌های تهی‌دست و بی‌نوا جز عقده‌دل و اندوه اسارت در این دنیا چیز دیگری نیست، همان‌طور که تنها میوه و ثمره درخت سرو گره‌های آن است.^{۱۵}

شادم از بی‌بری خویش، درین باغ چو سرو که به خاطر، گرهی نیست ز پیوند مرا

(دیوان / غ ۵۳۱)

درین باغ، چو سرو آزادگان را به جای ثمر عقده دل برآید

(دیوان/ غ ۴۵۱۷)

ز راستی طمع حاصل است شاهد خامی که غیر عقده دل نیست سرو را بر دیگر

(دیوان/ غ ۴۷۶۰)

تازه‌رویی یکی از صفات سرو است که در شعر صائب از نتایج بی‌ثمری آن شمرده شده‌است. به عقیده او، قناعت کردن به بی‌حاصلی و تهی‌دستی، باعث تازه‌رویی و نشاط درونی انسان‌ها می‌شود.

درین ریاض به بی‌حاصلی قناعت کن که تازه‌رویی سرو چمن ز بی‌ثمری است

(دیوان/ غ ۱۷۶۵)

به روی تازه صائب صلح کن از میوه‌های تر که سرو از دست خالی تازه‌رو جاوید می‌باشد

(دیوان/ غ ۳۱۱۱)

نباشد بر دلم چون سرو از بی‌حاصلی باری که دارد حاصلی چون تازه‌رویی بی‌ثمر بودن

(دیوان/ غ ۶۲۲۷)

درازی و طول عمر یکی دیگر از نتایج بی‌ثمری و بی‌بری سرو است، به همین دلیل سرو در شعر صائب نمادی برای طول عمر معرفی شده‌است. او بر این باور است که انسان‌های آزاد و وارسته از مادیات و تعلقات دنیوی، نیز به دلیل همین برخوردارگی از صفت تجرد و وارستگی همچون سرو بی‌بار و بی‌ثمر، از نعمت عمر طولانی بهره‌مندند.

عمر دراز قسمت بی‌حاصلان شود صد سال سرو در چمن از بی‌بری به جاست

(دیوان/ غ ۱۸۵۸)

دارد به یاد، سرو دوصد نخل میوه‌دار عمر دراز لازمه روزی کم است

(دیوان/ غ ۱۹۱۴)

قسمت آزادگان از عمر باشد بیشتر سرو بی‌بر صد درخت پر ثمر دارد به یاد

(دیوان/ غ ۲۳۲۱)

یکی از صفات بارز سرو، سرسبزی جاوید و همیشگی آن است که در شعر صائب سبب خلق مضامین و تعابیر مختلف شده‌است. او این سرسبزی جاوید را نتیجه بی‌ثمری و بی‌باری سرو دانسته و از این نکته برای توصیه به انسان‌های بی‌ثمر و تهی‌دست در جهت ترک تعلقات دنیوی و به تبع آن بهره‌مندی از نشاط و سرسبزی سرمدی بهره جسته‌است.

از بی‌ثمران باش که چون سرو درین باغ سرسبزی جاوید بود بی‌ثمری را

(دیوان/ غ ۸۱۶)

از بی‌ثمری سبز درین باغچه ماندم چون سرو مرا دست تهی بر سر پاداشت

(دیوان/ غ ۲۱۹۶)

سرو میوه ندارد، اما دست‌کم سایه دل‌جویی دارد که مردمان می‌توانند از آن بهره‌مند گشته و در زیر آن به آسایش و آرامش دست یابند. صائب باتوجه به این نکته انسان‌های بی‌نوا و تهیدست را به افکندن سایه مهر و محبت و سودمندی بر سر مردمان دیگر توصیه می‌کند.

گر نسازی تر گلویی از ثمر چون سرو و بید سایه خشکی به عذر آن بگستر بر زمین

(دیوان/ غ ۶۱۹۷)

گر نداری میوه‌افکنندی چون سرو و بید غیرتی‌کن سایه‌ای باری بیفکن بر زمین

(دیوان/ غ ۶۲۰۰)



بدیهی است هر درختی که پربار و میوه‌دار باشد، از سنگ‌اندازی مردمان به‌خصوص کودکان برای به‌دست آوردن میوه در امان نیست، اما چون سرو باری ندارد، از آسیب سنگ کودکان فارغ و در امان است. در صورخیال شعر صائب سرو مشبه‌به انسان‌های روزگار است. او نیز خود را همچون سروی تصور کرده‌است که به‌دلیل بی‌ثمری و نداشتن مال‌ومنال دنیوی از آسیب دوران و سختی‌های روزگار آسوده و ایمن است.

با تهی‌دستان ندارد سختی ایام کار سرو بی‌حاصل ز سنگ کودکان آزاده است

(دیوان/ غ ۱۱۱۸)

هست محرومی ز سنگ کودکان بر دل گران ورنه بر من بی‌بری چون سرو چندان بار نیست

(دیوان/ غ ۱۲۶۵)

خط آزادی است سرو و بید را بی‌حاصلی سنگ می‌بارد به هر نخلی که بارآور شود

(دیوان/ غ ۲۶۶۶)

ز فیض بی‌ثمری سرو فارغ از سنگ است به برگ سبز قناعت کن از بهار و برو

(دیوان/ غ ۶۵۴۵)

۴- سرو و دامن آن

دامن سرو همان شاخه‌های فرودین آن است. شاخه‌های فرودین سرو را مدام می‌چینند (می‌پیرایند) تا سرو بلندتر و موزون‌تر شود؛ بنابراین سرو پاکدامن است^{۱۶}. صائب با اشراف به این مطلب و باتوجه‌به اینکه چیدن دامن سرو آن را از آسیب خار و خس‌وخاشاک دور نگه داشته و مایه خرمی و شادابی آن می‌شود، به خلق مضامین زیبا و تعابیر متنوع در شعر خود دست زده‌است. در صورخیال شعر او، سرو استعاره‌ای از انسان وارسته و آزادی است که دامن خود را از تعلقات و دلبستگی‌های دنیای فانی دور

نگه می‌دارد تا از بسیاری از آفات و دشواری‌های روزگار در امان بماند و خرمی و نشاط جاودانه او در اثر همین وارستگی و آزادی اوست که با آب حیات برابر است.

دامن برچیده صائب دورباش آفت است از خس و خاشاک دامن پاک باشد سرو را
(دیوان/ غ ۱۹۰)

از علایق فارغند آزادمردان همچو سرو خار نتواند گرفتن دامن برچیده را
(دیوان/ غ ۲۱۰)

کسی ز قید خزان و بهار شد آزاد که همچو سرو از این باغ چید دامن را
(دیوان/ غ ۶۴۲)

زین چمن چون سرو دامان تعلق چیده‌ایم خار را خون در جگر از دامن کوتاه ماست
(دیوان/ غ ۹۷۵)

می‌تواند شد علم در وادی آزادگی هرکه از باغ جهان چون سرو دامان چیده است
(دیوان/ غ ۱۱۶۷)

فیض آزادگی و آب حیات است یکی سرو را خرمی از دامن برچیده بود
(دیوان/ غ ۳۵۶۸)

سرافرازی آن را رسد در گلستان که چون سرو دامن ز خود چیده باشد
(دیوان/ غ ۴۵۱۴)

عمر در برچیدن دامن سرآمد سرو را می‌کنند آزادگان وحشت ز دنیا بیشتر
(دیوان/ غ ۴۶۰۶)

ز آزادگی جمله تن دست گشتم که چون سرو دامن ز گلزار چیدم
(دیوان/ غ ۵۹۷۶)



چه خون‌ها می‌کند در دل خس‌وخار علایق را ز گلزار جهان دامان خود چون سرو برچیدن
(دیوان / غ ۶۲۳۲)

۵- سرو و دست آن

در تصاویر زیباشناختی شعر صائب شاخه‌ها و برگ‌های سرو به‌منزله دست‌های آن است و سرو استعاره از انسان آزاده و تهی‌دستی است که دست‌هایش را به حالت دعا و نیایش بالا برده و مردمان دیگر را دعا می‌کند. به عقیده صائب همین دست دعا تنها ثروتی است که انسان‌های تهی‌دست می‌توانند آن را به دیگران ببخشند.

آنچه باید خواست از آزادمردان کوتاهی است سرو را در آستین دست دعایی بیش نیست
(دیوان / غ ۱۲۸۸)

ز ما به دست دعا همچو سرو قانع شو که کس ز مردم آزاده برنخواست است
(دیوان / غ ۱۷۴۳)

گر نسازد به ثمر کام جهان را شیرین سرو آزاده ما دست دعایی دارد
(دیوان / غ ۳۳۲۷)

دست دعاست حاصل آزادگان و بس صائب ثمر ز سرو و صنوبر طمع مدار
(دیوان / غ ۴۷۱۹)

با همه بی‌حاصلی دارم دل آزاده‌ای بر نیاید از بغل چون سرو، دست حاجتم
(دیوان / غ ۵۳۳۲)

سرو در شعر صائب به‌اعتبار شاخه‌های بلندش به درازدستی مشهور است. به‌عبارتی دیگر سرو استعاره از انسانی است که برای دست‌یابی به خواسته‌های خود دست به‌سوی همه‌چیز دراز می‌کند و در آخر چیزی نصیبش نمی‌شود و بی‌ثمر باقی می‌ماند. صائب با استفاده از این تصویر، بر این باور خود که به‌دست

آوردن رزق و روزی منوط به عجز و ناتوانی یا درازدستی انسان‌ها نیست، مهر تأکید می‌زند و معتقد است که اگر دولت و سعادت آزادگی و تجرد از دنیای مادی بر سر انسان‌ها فرود آید، درازدستی و تلاش برای رسیدن به رزق و روزی دنیوی اهمیت و ارزش خود را از دست خواهد داد.

روزی به دست کوتاه و دست دراز نیست سرو از درازدستی خود بی‌ثمر فتاد
(دیوان / غ ۴۴۳)

چرا چو سرو کنم دست از آستین بیرون مرا که دولت آزادگی میسر شد
(دیوان / غ ۳۸۴۳)

ذهن خیال‌پرداز صائب

در ذهن خیال‌پرداز صائب شکل خاص سرو و شاخه‌های آن تداعی‌گر انسانی است که با وجود داشتن عقده‌ها و گره‌های زیاد در خود آزاد و آسوده، دست بر کمر زده و ایستاده است.

هر که چون سرو نگردید درین باغ آزاد با دوصد عقده مشکل به کمر دست نزد
(دیوان / غ ۳۳۸۱)

کسی ز قید جهان همچو سرو آزاد است که با هزار گره دست بر کمر دارد
(دیوان / غ ۳۷۳۰)

۶- سرو و دل

درخت سرو به شکل دل است. در شبکه‌ی تداعی و تصویرگری صائب، سرو بار دل خود را تحمل می‌کند و تنها حاصل و بهره‌ی آن از بهار خوش و چمن سرسبز جز همین بار دل چیز دیگری نیست. به عقیده‌ی صائب سرمایه‌ی حسرت و غم و



اندوه عاشق نیز حتی باوجود وصال معشوق بیشتر می‌شود و رزق و روزی مردم آزاده و وارسته از علایق مادی جز بار اندوه دل و تحمل آن، چیز دیگری نیست.

دستگاه حسرت عاشق ز وصل افزون شود حاصل سرو از بهار خوش‌ثمر بار دل است

(دیوان/ غ ۱۰۲۱)

نیست چون سرو و صنوبر حاصلش جز بار دل در ریاض آفرینش هرکجا آزاده‌ای است

(دیوان/ غ ۱۱۸۴)

نباشد بار بر آزادمردان عقده مشکل قد سرو و صنوبر خم ز بار دل نمی‌گردد

(دیوان/ غ ۲۸۸۰)

قسمت سرو درین سبز چمن بار دل است روزی مردم آزاده همین می‌باشد

(دیوان/ غ ۳۴۶۷)

غمی است بر دل آزادم از جهان صائب که همچو بار دل سرو کم نمی‌گردد

(دیوان/ غ ۴۹۱۷)

از من کلاه‌گوشه شاخی نگشته خم چون سرو بسته‌ام به دل تنگ بار خویش

(دیوان/ غ ۵۰۶۶)

گرچه از بی‌حاصلی بودم علم در بوستان بر دل از آزادگی چون سرو باری داشتم

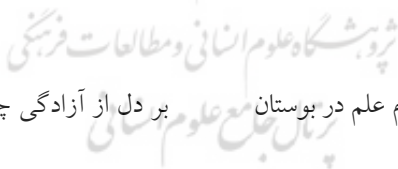
(دیوان/ غ ۵۳۴۷)

بر دل آزاده خود بار خود را بسته‌ام نیست دوش هیچ‌کس چون سرو زیر بار من

(دیوان/ غ ۶۱۱۷)

چو سرو باهمه باری که بسته‌ای بر دل دلت خوش است که آزاده‌ای دریغ از تو

(دیوان/ غ ۶۵۳۵)



صائب باتوجه به چاکچاک بودن شکل سرو، دل صدچاک و صدپاره برای آن قائل شده که تازه‌رویی جاوید و همیشگی سرو از آن است. او برای ایجاد مضمون جدید با استفاده از این مطلب، بر این باور است که آسیب شمشیر حوادث و بلایای روزگار، موجی است که انسان را به‌سوی حیات جاوید و همیشگی گسیل می‌کند.

زخم شمشیر حوادث موج آب زندگی است تازه‌رویی از دل صدچاک باشد سرو را
(دیوان/ غ ۱۹۰)

۷- سرو و سرکشی آن

سرکشی، از صفات سرو در شعر صائب است. او این صفت را به‌دلیل زیبایی، بلندی و استقامت سرو، به آن نسبت داده و معتقد است که آدمی باید تمام هستی و وجود خود را به‌پای معشوق بریزد؛ حتی باوجود سرکشی و تکبر او، درست همانند سروی که هرچند آب روان آن را سرکش‌تر می‌کند، اما همچنان درزیر پای آن جاری است. او همچنین بر این باور است که حتی جریان آب نیز در زیر پای سرو نمی‌تواند مانع سرکشی آن شود، پس سخن بلند و طولانی هم هرگز در کتاب و دیوان محصور نمانده و در افواه و زبان‌ها گسترش پیدا کرده و اشاعه می‌یابد.

سرو را هرچند سرکش‌تر کند آب روان نقد جان درپای آن بی‌باک می‌باید فشاند

(دیوان/ غ ۲۴۶۱)

نیست مانع سرو را زنجیر آب از سرکشی چون بلند افتاد در دیوان نمی‌ماند سخن

(دیوان/ غ ۶۰۴۳)

۸- سرو و قد معشوق

سرو به بلندی قامت مشهور است، از این‌رو قد معشوق را به آن تشبیه می‌کنند.^{۱۷} این تشبیه در شعر صائب تشبیه تفضیل است؛ یعنی او بعد از تشبیه قد معشوق به سرو، در



ذهن خود به این نتیجه رسیده‌است که چه‌بسا قامت معشوق بر قامت سرو برتری و رجحان دارد. او به صور گوناگون و تعابیر مختلف، این برتری قامت معشوق را در شعر خویش نشان داده‌است. خوش‌اندامی و قد موزون معشوق، قامت بلند سرو را در نظر صائب نازیبا و بی‌ارزش کرده‌است، به‌طوری‌که سرو بوستان با دیدن قامت معشوق از خجالت درزیر بال قمری پنهان شده و سر از زیر آن بیرون نمی‌آورد. همچنین قد رعنا و بلند معشوق برای سرو، پله نشوونما و رشد و شکوفایی است.

سر از خجالت ز زیر بال قمری بر نمی‌آرد مگر دیده‌است سرو بوستان آن قد موزون را
(دیوان / غ ۴۲۵)

پله نشوونما نیست به این رعنائی سرو از نسبت قد تو چنین بالیده است
(دیوان / غ ۱۵۵۴)

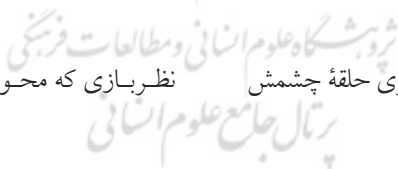
می‌کند ناز دوبالا بعد از این بر قمریان دست اگر بر دوش سرو، آن سرو قامت افکند
(دیوان / غ ۲۵۷۹)

ز خجالت طوق قمری دام زیر خاک خواهد شد اگر سرو چمن با قامتش هم‌دوش می‌گردد
(دیوان / غ ۲۸۵۴)

نمی‌آید به هم چون طوق قمری حلقه چشمش نظر بازی که محو قامت آن سرو بالا شد
(دیوان / غ ۳۰۶۷)

صائب گاه قد سرو را همچون الفی نازک و نازیبا در مقابل قامت معشوق می‌داند که خود را در مدّ بسم‌الله پنهان می‌کند و از نظرها دور می‌سازد.

چون الف در مدّ بسم‌الله پنهان می‌شود گر برابر سرو را با قد رعنائش کنند
(دیوان / غ ۲۵۹۶)



گذشته است ز تعریف قد رعنائش الف کشد به زمین سرو پیش بالایش

(دیوان/ غ ۵۰۲۶)

بازتاب و تأثیر خوش اندامی و خوش قدی معشوق در شعر صائب آن قدر زیاد است که حتی قمریان و فاخنگان که به هواداری از سرو و عشق ورزیدن به آن مشهورند، آن را در برابر قامت شاداب و زیبای معشوق چوب خشکی بیش نمی دانند.

تا نهال قامت شاداب او را دیده‌اند سرو می آید به چشم قمریان چون چوب خشک

(دیوان/ غ ۵۶۰۶)

صائب گاه برای ایجاد تصویر جدید، اندام سرو چمن را در برابر قامت معشوق همچون خمیازه‌ای آکنده از رخوت، خستگی و سستی می‌داند. طوق گلوی فاخته بر روی سرو، در نظر او طوری جلوه کرده‌است که گویی سرو در حال خمیازه کشیدن است و این نشان‌دهنده سستی و رخوت سرو در مقایسه با اندام شاداب و بانشاط معشوق است.

در هوای قد رعنائش ز طوق فاخته پای تا سر سرو موزون چمن خمیازه‌ای است

(دیوان/ غ ۱۱۹۱)

وقتی نگاه صائب به معشوق و قامت زیبای او می‌افتد، سرو بر آئینه دل او همچون زنگار سنگینی می‌کند.

سرو بر آئینه‌ام چون زنگ می‌آید گران هست در مدنظر، تا قد دلجویش مرا

(دیوان/ غ ۱۵۶)

همچنین سرو در نظر صائب همچون سبزه خوابیده بر روی چمن است که اصلاً به چشم نمی‌آید.



سبزه خوابیده باشد با قد رعناى او سرو اگر درپیش قمرى مصرع برجسته است

(دیوان/ غ ۱۱۰۴)

سروها چون سبزه خوابیده می‌آید به چشم در خیابانى که قد او خرامان می‌شود

(دیوان/ غ ۲۷۱۲)

سرو چون سبزه خوابیده، کشد خط به زمین در ریاضى که کند جلوه قد موزونش

(دیوان/ غ ۴۹۸۵)

سروها چون سبزه خوابیده می‌آید به چشم در گلستانى که گردد جلوه‌گر بالای تو

(دیوان/ غ ۶۴۹۲)

۹- سرو و قمرى (فاخته)

قمرى همیشه بر بالای درخت سرو زندگى می‌کند و مرده آن را نیز از زیر پای سرو پیدا می‌کنند.^{۱۸} می‌توان گفت که قمرى عاشق سرو است. هم‌آیی این دو عنصر در شعر صائب، سبب خلق مضامین زیبا و متنوعی گشته‌است. در شبکه تداعى و تصویرگرى شعر صائب، قمرى همانند عاشقى است که معشوق خود؛ یعنى سرو را در آغوش تنگ خود می‌فشارد و این در آغوش کشیدن موجب رعناى و زیبایى سرو می‌شود. به عقیده او عشق و محبت فراوان عاشق به معشوق نیز همچون مشاطه‌ای برای اوست و موجب زیبایى هرچه بیشتر او می‌شود. گاه قمرى از طوق گلوى خود سرو را در آغوش خویش می‌فشارد.

گرچه چون فاخته از طوق تمام آغوشم جلوه‌ای قسمت از آن سرو روان نیست مرا

(دیوان/ غ ۵۲۲)

طوق قمرى گرچه باشد صائب از دل تنگ‌تر سرو با آن دستگاه حسن در آغوش اوست

(دیوان/ غ ۱۰۸۸)

حسن را آغوش عاشق پله نشوونماست از فشار طوق قمری سرو بالیدن گرفت

(دیوان/ غ ۱۳۹۹)

درین ریاض من آن قمریم که قامت سرو ز تنگ‌گیری آغوش من بلندی یافت

(دیوان/ غ ۱۸۳۵)

حسن بالادست را مشاطه‌ای چون عشق نیست سرو از آغوش تنگ قمریان رعنا شود

(دیوان/ غ ۲۶۶۱)

حسن بالادست را مشاطه‌ای چون عشق نیست تنگی آغوش قمری سرو را رعنا نمود

(دیوان/ غ ۲۷۳۵)

درمیان سرو قمری دست خود را حلقه کرد چند باشد حلقه بیرون در آغوش من

(دیوان/ غ ۶۱۳۰)

نیست چون آغوش عاشق حسن را شیرازه‌ای طوق قمری سرو بستان را کند گردآوری

(دیوان/ غ ۶۶۹۴)

صائب کافرشدن حسن سرکش (معشوق) را، از جوش و خروش هواداران و

عاشقان، به زنار بستن سرو از طوق گلوی قمریان مانند کرده‌است و درجایی طوق

قمری را به منزله چشم حسودی تصور کرده که همواره به دنبال سرو است و چشم

از آن برنمی‌دارد. او از این نکته برای بیان این مطلب، که آزادگی و وارستگی

همواره چشم و نظر بد را به دنبال دارد، بهره جسته‌است.

حسن سرکش، کافر از جوش هواداران شود دارد از هر طوق قمری سرو زناری جدا^{۱۹}

(دیوان/ غ ۱۱)

سرو بالای تو از عشق علم شد در کفر قمری از طوق کمر بست به زنار ترا

(دیوان/ غ ۴۹۲)



چشم بد بسیار دارد در کمین آزادگی طوق قمری سرو را چشم حسود دیگرست
(دیوان/ غ ۹۸۷)

بی‌خبری و بی‌خیالی شخص آزاد و رها از حال گرفتاران، با ترک نکردن
سرکشی سرو از فریاد و آواز قمری در شعر صائب سنجیده شده‌است.

سرو از فریاد قمری ترک رعنائی نکرد نیست از حال گرفتاران خبر آزاد را
(دیوان/ غ ۴۶)

لرزیدن فاخته بر روی سرو چمن، صائب را به یاد جنبیدن پر کلاه معشوق
بربالای سر او انداخته‌است.

بر سر سرو چمن فاخته‌ای می‌لرزید جنبش پر کلاه تو، مرا یاد آمد
(دیوان/ غ ۳۴۷۷)

در شبکه تداعی و تصویرسازی صائب، هجوم قمریان به سوی سرو و انبوهی
آن‌ها یادآور تجمع مریدان و سالکان در اطراف پیر مراد است و چون سرو از این
انبوهی قمریان برخوردار می‌بالد، نخوت و تکبر پیر مراد هم از انبوهی و اجتماع
مریدان افزایش می‌یابد.

سرو صائب از هجوم قمریان بال‌به‌خویش از مریدان باد نخوت می‌فزاید پیر را
(دیوان/ غ ۶۶)

نتیجه

آزادگی و بی‌ثمری سرو بارزترین صفت آن و نمادی برای انسان آزاده و وارسته از
تعلقات و علائق دنیوی است؛ هم‌نشینی سرو با آب روان و زلال که رمزی برای
انسان‌های پاک‌چشم و پاک‌نظر است، تشبیه قد معشوق به قد سرو و سپس ترجیح‌دادن

قد معشوق بر قد سرو و به عبارتی تشبیه تفضیل، که یکی از صورخیال رایج در شعر اوست، هجوم قمریان و انبوهی آن‌ها بر بالای درخت سرو که تداعی‌کننده ازدحام و انبوهی مریدان در اطراف مرشد و پیر مراد است، از جمله دست‌مایه‌هایی است که صائب از آن‌ها در خلق مضامین، مفاهیم و تعبیرات متنوع و ارائه تصاویر شاعرانه خویش بهره فراوان برده‌است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

- ۱- صفاء، ذبیح الله: *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، ص ۱۲۷۱-۱۲۷۳.
- ۲- همان: ص ۱۲۷۳.
- ۳- رسول، محمد: *دریاگشت*، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی؛ ص ۲۸ و ۲۹.
- ۴- صفاء، ذبیح الله: همان، ص ۹۵.
- ۵- رسول، محمد: همان، ص ۳۱۶.
- ۶- همان، ص ۹۵.
- ۷- دهخدا، علی اکبر: *لغتنامه*، ذیل واژه «سرو».
- ۸- رنگچی، غلامحسین: *گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی*، ذیل واژه «سرو»، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.
- ۹- انوشه، حسن: *دانشنامه ادب فارسی*، ذیل واژه «سرو».
- ۱۰- یاحقی، محمد جعفر: *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، ذیل واژه «سرو».
- ۱۱- رنگچی، غلامحسین: همان، ذیل واژه «سرو».
- ۱۲- همان: ص ۲۰۴ و ۲۰۵.
- ۱۳- حسن، انوشه: همان، ذیل واژه «سرو».
- ۱۴- شمیسا، سیروس: *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*، ذیل واژه «سرو».
- ۱۵- همان، ذیل واژه «سرو».
- ۱۶- همان.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- این زنار همان حلقه‌های برآمده ساقه سرو است که با طوق گلوی قمری تناسب دارد.

ژوئیه‌نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

- انوشه، حسن: *دانشنامه ادب فارسی*، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، ۱۳۷۵.
- تبریزی، صائب: *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، ج ۶، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- تیک، لاله: *چند بهار*، بهار عجم؛ فرهنگ لغات، ترکیبات و کنایات و امثال فارسی، ج ۲، تهران: کلاویه، ۱۳۷۹.
- دهخدا، علی اکبر: *لغتنامه*، ج ۱۹، چ ۱، تهران: روزنه، ۱۳۷۳.
- رسول، محمد: *دریاگشت*: صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی؛ ج ۱، تهران: قطره، ۱۳۷۱.
- رنگچی، غلامحسین: *گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی*، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۷۲.
- زینال زاده، حمیده: *عناصر محوری مضمون‌ساز در دیوان صائب تبریزی*، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، تبریز: دانشگاه تربیت معلم آذربایجان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات فارسی، اسفند ۱۳۸۶.
- شمیسا، سیروس: *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*، ج ۲، چ ۱، تهران: فردوس، ۱۳۷۷.
- صفا، ذبیح الله: *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، چ ۲، تهران: فردوسی، ۱۳۶۷.
- گلی، احمد: «آینه، مضمون‌سازترین عنصر شعر بیدل»؛ مجله نامه پارسی؛ س ۱۰، ش ۱، بهار ۸۴، ص ۱۰-۲۱.
- ماهوان، احمد: *فرهنگ گیاهان ایران*، مشهد: دفتر جغرافیایی و انتشارات ماهون، ۱۳۸۰.



یاحقی، محمدجعفر: فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، ج ۱،
تهران: سروش، ۱۳۶۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شماره ۴۸ و بهار و تابستان ۱۳۸۸

۲۰۰